

• دکتر یاسر فراشاهی نژاد •

نظریه‌های رمان در ایران

• جستاری در مبانی فلسفی نخستین نقدهای
رمان در ایران (۱۳۴۰-۱۳۰۰) •



• دکتر یاسر فر شاه‌ی نژاد •

نظریه‌های مابین در ایران

• جستاری در مبانی فلسفی نخستین نقدهای
رمان در ایران (۱۳۰۰ - ۱۳۴۰) •

سرشناسه	:	فراشاهی نژاد، یاسر، ۱۳۶۷ -
عنوان و نام پدیدآور	:	نظریه‌های رمان در ایران: جستاری در مبانی فلسفی نخستین نقدهای رمان در ایران (۱۳۴۰-۱۳۰۰) / نویسنده یاسر فراشاهی نژاد.
مشخصات نشر	:	تهران: انتشارات پایا، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری	:	۳۰۴ ص.
شابک	:	978-964-6748-81-1
وضعیت فهرست نویسی	:	فیا
یادداشت	:	کتابنامه
یادداشت	:	نمایه
عنوان دیگر	:	جستاری در مبانی فلسفی نخستین نقدهای رمان در ایران (۱۳۴۰-۱۳۰۰)
موضوع	:	نقد ادبی
موضوع	:	Literary criticism*
رده بندی کنگره	:	۱۳۹۷ عن ۴/ف PIR۳۸۶۹
رده بندی دیویی	:	۸۵۳/۶۲۰۹
شماره کتابشناسی ملی	:	۵۴۱۷۰۷۵



انتشارات پایا

نظریه‌های رمان در ایران

جستاری در مبانی فلسفی نخستین نقدهای رمان در ایران (۱۳۴۰-۱۳۰۰)



نویسنده: دکتر یاسر فراشاهی نژاد

طراح جلد: سید ایمان نوری نجفی

چاپ نخست، ۱۳۹۸

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۴۵۰۰۰ تومان

چاپ و صحافی: سازمان چاپ طهرانی

نشانی: تهران، میدان فاطمی، خیابان جویبار، کوچه نور بخش، پلاک ۳۲

www.nashrepaya.ir

تلفن: ۸۸۹۳۰۰۴۸ - ۸۸۹۳۰۰۴۶

@payapublication

این اثر به سفارش موسسه فرهنگی فرهیختگان معاصر تهیه و تنظیم شده است.

حق چاپ محفوظ و متعلق به ناشر است.

به همسرم
رویا ذاکری

تنها دو شعر سروده‌ام
یکی برای عشق
یکی برای آزادی
تمام هستی‌ام را برای عشق سرودم
و عشق را
برای آزادی

ی. ف

فهرست مطالب

پیشگفتار.....	۷
مقدمه.....	۹
فصل نخست: بررسی تأثیر شرایط تاریخی، اجتماعی و فرهنگی.....	۱۳
از روشنگران مشروطه، تا جنبش حزب توده.....	۱۳
نقش ترجمه در روشنگری و پیدایش رمان.....	۳۸
از رمان تاریخی، تا فردگرایی رمان نو.....	۴۵
فصل دوم: مبانی نظری: از زیباشناسی کانتی و هگلی تا رئالیسم و مدرنیسم.....	۶۳
نگاهی به زیباشناسی ایمانوئل کانت.....	۶۳
تقابل رئالیسم و مدرنیسم.....	۱۱۸
فصل سوم: نخستین مانیفست های ادبی پیرامون رمان در ایران.....	۱۳۶
نخستین نقدها و مقدمه های رمان.....	۱۳۶
مقدمه جمالزاده و دیگر یادداشتهای او دربارهی داستان و رمان.....	۱۵۸
فصل چهارم: نقد و بررسی آرای منتقدان هگلی - مارکسیستی.....	۱۶۶
فاطمه سیاح: از ماتریالیسم تا ایده آلیسم.....	۱۶۷

۱۸۱	احسان طبری و نقد مارکسیستی
۱۹۴	سیروس پرهام: رنالیسم و ضدرنالیسم
۲۰۷	فصل پنجم: نگاهی به نظریه های کانتی و فرم گرا (نگاهی به آرای منتقدان نوگرا)
۲۰۷	ابوالحسن نجفی و نقد ادبیات حزبی
۲۱۱	هوشنگ گلشیری: دیالکتیک اومانیزم و فرمالیسم
۲۳۴	رضا براهنی: نزاع فرم و محتوا
۲۴۹	فصل ششم: نگاهی به مقالات پراکنده
۲۴۹	ادبیات حزبی
۲۸۱	مانیفستهای هنر مدرن در ایران
۲۹۱	فرجام سخن
۲۹۶	فهرست منابع

پیشگفتار

در پژوهش حاضر با توجه به مقالات و یادداشت‌های پراکنده، کوشش شده است که تصویری از جریان نقد رمان در ایران به دست داده شود. با مطالعه‌ی نخستین نقدها و شبه نقدهای رمان، بین سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۴۰، می‌توان تقابل و برخورد دو جریان فکری متضاد را در ایران ردیابی کرد. آنچه از یادداشت‌های پراکنده و مقدمه رمان‌ها، در سال‌های قبل از ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ در دست داریم، صرفاً مجموعه‌ای از توصیه‌های اخلاقی است، که اگرچه خام و ابتدایی به نظر می‌رسد، می‌توان این شبه نقدها را به‌عنوان نخستین مانیفست-های رمان فارسی در نظر گرفت، که تا حدود زیادی تحت تأثیر فضای متعهد، اخلاق‌گرا و هگلی اروپای قرن نوزدهم شکل گرفته است. می‌دانیم که هگل^۱، برخلاف کانت^۲ که قائل به خود ارجاعی هنر بود و هنر را ملزم و مؤول به مفهومی نمی‌دانست، فیلسوفی معناگرا بود که با توجه بیش از حد به زمینه‌های مفهومی، راه را برای رشد مکاتبی چون رئالیسم سوسیالیستی باز کرد. در ایران نیز، از دهه بیست شمسی، با قدرت گرفتن حزب توده، و در ادامه‌ی جریان ادبیات واقع‌گرا و اخلاقی، رمان‌نویسی متعهد و حزبی در مقالات منتقدانی چون سیاح، طبری، پرهام و دیگران تبلیغ شد. قدرت جریان چپ در سال‌های بعد از ۱۳۲۰ به میزانی بود که این جریان، نویسنده مدرنی چون هدایت را، هرچند در زمانی

1. Georg Wilhelm Friedrich Hegel

2. Immanuel Kant

کوتاه، با خود همراه ساخت. با این همه، پس از برخی کج‌رفتاری‌های حزب توده، همچون سرسپردگی این حزب به شوروی در قضیه‌ی آذربایجان، بسیاری از روشنفکران از جریان چپ فاصله گرفتند و در ادبیات نیز، منتقدانی چون نجفی و گلشیری و... پدید آمدند که با تکیه بر ادبیات مدرن و فرمالیستی، که ریشه در آرای کانت داشت، در مقابل مدافعان ادبیات حزبی قد علم کردند. تقابل این دو جریان را می‌توان تقابل کانتی-هگلی نامید، که به‌گونه‌ای، تا امروز هم در صیوررت نقد ادبی، خاصه نقد رمان در ایران، قابل پیگیری است. شایان ذکر است که آنچه در پی خواهد آمد درواقع برگرفته از رساله‌ی دکتری صاحب این قلم در دانشگاه هرمزگان است. از آنجا که در سال ۱۳۹۲ با امتحان غریب و عجیب و نوظهور دکتری، از دانشگاه شهید بهشتی به دانشگاه هرمزگان افتادم و در این دانشگاه تقریباً هیچ امکاناتی برای پژوهش وجود نداشت، منابع و مآخذ این رساله به‌سختی و با هزینه‌ی شخصی تهیه شد. با این همه در این میان قدردان زحمات استاد راهنمای رساله‌ام دکتر فرامرز خجسته هستم که موضوع این پژوهش در واقع پیشنهاد ایشان بود. همچنین از پیشنهادهای سازنده‌ی دوست و برادر بزرگوaram، دکتر عیسی امن‌خانی صمیمانه تشکر می‌کنم. نیز از کارمندان محترم بخش مجلات دانشگاه تهران سپاسگزارم که صبورانه مجلات ادبی را در اختیارم گذاشتند. و در پایان از نشر پایا تشکر می‌کنم که شرایط چاپ این کتاب را فراهم ساخت.

مقدمه

بررسی و تحلیل نخستین نقد و نظرها پیرامون رمان و داستان کوتاه، از زمینه‌های کمتر دیده شده‌ی پژوهش‌های ادبی در ایران است. با همه‌ی اهمیتی که نظریه‌های رمان در ایران دارد، تا کنون کمتر کسی به این موضوع پرداخته است و تنها برخی محققان، در خلال بحث‌های خویش، اشاراتی به این موضوع داشته‌اند. کریستف بالایی^۱، در کتاب پیدایش رمان فارسی (۱۳۷۷) با توجه به مقدمه‌ی نخستین رمان‌های ترجمه شده از زبان فرانسوی به فارسی، به برخی از تعاریف رمان در ایران اشاره کرده است. ایرج پارسی‌نژاد در کتاب روشنگران ایرانی و نقد ادبی (۱۳۸۰) آرای آخوندزاده و دیگر پیشگامان ادبیات معاصر را بررسی کرده و محمد دهقانی، در کتاب پیشگامان نقد ادبی در ایران (۱۳۸۰) آرای برخی از پژوهشگران عصر مشروطه و دوران پس از آن را تا حدودی تحلیل کرده است. کامران سپهران، در کتاب ردپای تزلزل (۱۳۸۱) مقدمه‌ی بعضی از رمان‌های تاریخی را تحلیل کرده است و به رابطه‌ی پدیده‌ی دولت-ملت و تأثیر و ارتباط آن با رمان در ایران، اشاره کرده است و عبدالعلی دستغیب، در کتاب کالبدشکافی رمان فارسی (۱۳۸۳) به نظریه‌زدگی برخی نویسندگان در دهه‌ی چهل توجه کرده است. احمد کریمی حکاک نیز در کتاب طلّیعه‌ی تجدد در شعر فارسی (۱۳۸۴) به نقش مجلاتی چون بهار و دانشکده در پیشروی و نوآوری ادبیات معاصر فارسی پرداخته است. مصطفی صدیقی، در کتاب

قلمرو نقد و نظریه ادبی (۱۳۹۰) با توجه به مقالات منتشر شده در جراید فارسی، تصویری کلی از نقد شعر در ایران (۱۳۰۰-۱۳۴۰) به دست داده است. همچنین میرعابدینی، در بخش‌هایی از کتاب تاریخ ادبیات داستانی ایران (۱۳۹۲) به سیر تحول برخی جریان‌های ادبی، با توجه به نقش نشریات ادبی در دوره‌های مختلف، اشاره کرده است. اما نقد و نظرهای پیرامون داستان و رمان در ایران، با توجه به مبانی فکری نویسندگان و منتقدان، تاکنون مورد سنجش و داوری قرار گرفته است.

در پژوهش حاضر کوشش شده که با توجه به زیباشناسی کانت و هگل، نخستین نقد و نظرها پیرامون رمان مورد نقد و داوری قرار بگیرد. برای چنین کاری، نیاز بود که جراید فارسی بررسی، و مقالات مرتبط با پژوهش حاضر از مجلات استخراج شود. از این روی، راقم این سطور غالب شماره‌های مجلاتی چون: آریانا، آرزو، آهنگ اجتماعی، افکار ایران، ایران امروز، بامشاد، پروین‌ما، پشتون، پیکار زندگی، ترانه، تلاش، کتاب هفته، خوشه، تهرانشهر، جلوه، جهان، جهان امروز، راهنمای کتاب، راه نو، رنگین کمان، زبان، زبان زنان، زن امروز، شهر دانش، صبا، صدف، عالم هنر، عدل، عبرت، عصر، فضا، کاوش، کاویان، کیهان فرهنگی، گلبانگ، لادن، ماهنامه فرهنگ، مصور، معلم، سخن، مهرگان، نامه تهران، فروغ علم، نقش جهان، وحید، هیرمند، آذر، ادبی، آذیستان، اصول تعلیم، اقبال، الوند، اندیشه، دانشکده، بهار، انجمن ادبی، ایوان مدائن، اصول تعلیم، آسیا، باغ و بوستان، پرتو، پیکار، پیمان، تحفه الادبا، تقدم، جهان دانش، تنها، خورشید، رستاخیز، دبستان، دنیای امروز، دنیا، رفعت، ستاره شرق، سپیده‌دم، طهران، عنقا، عصر پهلوی، فرخی، فرنگستان، ماهتاب، گلبن، عربی، نامه‌هنر، نسیم صبا، مهر، نامه مردم، نامه ادب، ماهتاب، خورشید، ایرانشهر، شرق، فرهنگ، باختر، آرمان، وفا، افسانه، کبوتر صلح، شیوه، محیط، روزگار نو، آرش، جنگ اصفهان، پیام نو، خروس جنگی، اندیشه و هنر، یادگار، فردوسی، نگین و... را از نظر گذرانده است. با این همه، نمی‌توان منکر شد که بنا به برخی دلایل، پژوهش حاضر با جاافتادگی‌ها و مشکلاتی همراه است. نخست این که تمام مجلات فارسی (۱۳۰۰-۱۳۵۰) در کتابخانه‌های ایران موجود نیست یا اگر

هست، نگارنده نتوانست همه‌ی این مجلات را بیابد. دُدیگر اینکه بخش عظیمی از مقالات مجلات مذکور، مقالات سطحی و صرفاً ژورنالیستی است، و نمی‌تواند برای تحقیقی که می‌کوشد بر مبانی فلسفی تکیه کند، مفید باشد. اما آنچه بیش از همه این تحقیق را دشوار ساخت، علاوه بر بضاعت اندک نگارنده و محدود بودن امکانات، فهرست‌های موضوعی سترون کتابخانه‌های ایران است که در بسیاری موارد خود باعث گمراهی است. در عین حال، نگارنده بر این باور است که توانسته تصویری، هرچند در برخی موارد مبهم و غبارآلود، از جریان نظریه و نقد رمان در ایران به دست دهد. جریانی که از نظر راقم این سطور، حاصل برخورد دو نیروی متضاد فکری است که یکی از آبشخور فلسفه کانت مایه می‌گیرد و دیگری به فلسفه‌ی هگل مرتبط است. یکی جریان هگلی - مارکسیستی است که برای دهه‌ها جریان غالب است و دیگری فرمالیستی است، که اگر نگوییم همیشه گرایش لیبرالیستی آن آشکار است، لااقل محافظه‌کاری و عافیت - طلبی‌اش در سال‌های پس از انقلاب و تا امروز، هویدا است.

فصل نخست

بررسی تأثیر شرایط تاریخی، اجتماعی و فرهنگی

بر شکل‌گیری نخستین نظریه‌های رمان

از روشنگران مشروطه، تا جنبش حزب توده

نقد و نظریه‌های رمان در ایران، همان راه پر پیچ و خمی را پیموده که رمان و داستان کوتاه ایرانی طی کرده است. به بیان دیگر نقد و نظریه‌های رمان و داستان نیز از دل همان آشوب‌ها و تناقض‌های اجتماعی و فرهنگی سر برآورده، که شرایط شکل‌گیری رمان و داستان کوتاه فارسی را فراهم ساخته است. بنابراین برای فهم بهتر نظریه‌های رمان در ایران، نگاهی به شرایط تاریخی و به تصویر کشیدن دورنمایی از آن، ناگزیر می‌نماید.

رمان و داستان کوتاه، اگرچه مفاهیمی وارداتی هستند اما تحولات تاریخی و اجتماعی ایران بستر ظهورشان را فراهم ساخته است و نمی‌توان در این زمینه تنها بر نقش ترجمه‌ی آثار بیگانه تکیه کرد. به دیگر سخن: «پیدایش ادبیات داستانی جدید ایران، هرچند از ترجمه‌ی آثار ادبی بیگانه متأثر بوده، لزوماً نتیجه‌ی آن نیست بلکه باتجربه‌ی تاریخی تجدد در ایران ملازم است»^۱ با این همه در این نگاه و در این تصویرگری شتاب‌زده، هدف صاحب این قلم آن نیست که شبیه برخی برداشت‌های سطحی از مارکسیسم^۲، که غالباً از هزارتوی ترجمه‌ها و فهم‌های ناقص دیگران گذشته است، زمینه‌ی درک هنر را به زیربنا و رو بنا تقلیل دهد و حرکت تاریخ را خواه از نگاه هگلی خواه از نگاه مارکسیستی، تنها دلیل

۱ حسن میرعابدینی، تاریخ ادبیات داستانی ایران، تهران، سخن ۱۳۹۲ ص ۱۳

پیدایی نقد و نظریه‌های رمان بدانند. بلکه تاریخ، و تحولات اجتماعی را تنها زمانی می‌توان فهمید که رابطه یا تقابل و برخورد فرهنگ و اقتصاد، در نظر گرفته شود.

ایران قرن نوزدهم، گرفتار سنت‌هایی بود که از پس هزاره‌های تاریخی بر جامه‌ی پاره‌پاره و نخ‌نمای فرهنگ چند هزارساله‌اش وصله پینه شده بود. اما سنت پرستانی که به این پوستین کهنه دل بسته بودند، عریانی خویش را نه در آینه‌ی انحطاط فرهنگی جامعه می‌دیدند و نه فریاد نوظهور روشنگران را تاب می‌آوردند. آشنایی با غرب، خوب یا بد، سرچشمه‌ی تحولات بزرگی شد که جامعه را دگرگون کرد. این آشنایی و تحولات ناشی از آن ناگزیر می‌نمود؛ زیرا شرایط جهانی و موقعیت جغرافیایی ایران، دیر یا زود ایران را به سمت تجدیدی می‌راند، که هرچند دست فرسود برداشت‌های دست چندم مترجمان و روشنفکران بود، اما به هر روی تحولی عظیم در تاریخ معاصر ایران پدید آورد.

شکست از روسیه شاید نخستین رویدادی بود که لزوم تجدید و نوگرایی را، لااقل در عرصه‌های نظامی و اقتصادی، به گوش‌های ناشنوای درباریان قاجار نیز فریاد می‌زد. «با آغاز قرن نوزدهم میلادی کیفیات جدیدی در سیاست بین‌المللی به وجود آمد که سرنوشت سیاسی و اجتماعی ایران را مستقیماً تحت تأثیر قرارداد. تجاوزهای روسیه به خاک ایران در آخرین سال‌های قرن هجدهم، پیشرفت‌های ناپلئون به‌سوی مشرق و اراده‌ی او در حمله به هند از راه ایران، کوشش انگلستان در نگهداری خود در آسیا و تکاپوی ایران در حفظ سرزمین و استقلال خود در مقابل تعرض‌های خارجی، جملگی عواملی بودند که در یک وهله به کار افتاده خواه‌ناخواه ایران را به صحنه‌ی سیاست بین‌الملل کشید.»^۱ بنابراین می‌توان گفت ایرانیان تا حدود زیادی ناخواسته با دنیای غرب آشنا شدند، اما این آشنایی دیر هنگام نتایج غالباً خجسته‌ای به بار آورد. بسیاری از کشورهای منطقه نیز همسو و هم‌زمان با ایران با دنیای متجدد آشنا شدند اما هرکدام به فراخور منطقه و موقعیت

۱. فریدون آدمیت، فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، به اهتمام سید ابراهیم اشک شیرین.

سیاسی خاص خود، راهی متفاوت پیمودند. ایران پس از آشنایی با غرب نیاز نداشت که همه‌ی تحولاتی را، که غرب در چند صد سال طی کرده بود، از سر بگذراند ولی روشنگران ایرانی می‌توانستند زمینه‌های بومی و فرهنگی ایران را نیز در نظر بگیرند.

راهی که ایران در چنین زمانه‌ی پر آشوبی پیموده، راهی یکه است و نمی‌توان همسو و موازی با جریان‌های تاریخی مغرب زمین، تحولات ایران معاصر را معادل‌سازی کرد و به نتایجی از پیش تعیین شده رسید. روشنفکران ایران در عصر مشروطه، شاید ساده‌انگارانه، بر این باور بودند که ایران باید همان راهی را طی کند که اروپا پیموده است، غافل از اینکه نسخه‌ی اروپایی تجدد با سابقه‌ی فرهنگی و تاریخی ایران سنخیت نداشت؛ زیرا مفاهیمی که در اروپا تجربه شده بود، در تجربه‌های تاریخی ایرانیان جایی نداشت و تنها با تحمیل چند عنوان و اسم به دوران‌هایی از تاریخ ایران، نمی‌توان پیچیدگی‌های تاریخ را شرح کرد.^۱ چنان که یکی از محققان می‌گوید: «روشنفکران این دوره‌ی تحولی که نقش مؤثری در زمینه‌سازی و شکل‌گیری مشروطیت دارند، متأثر از خواست‌های روشنگری اروپا، می‌خواهند نظم و قانون جانشین استبداد و قلدری شود و علم و معرفت به جای جهل و تیره اندیشی بنشیند؛ و روابط اجتماعی موجود به روابط اجتماعی بورژوازی تغییر کند. این‌ها مهم‌ترین خصلت‌های ادبیات مشروطه، و عمده‌ترین هدف‌های ادبیات ایران تا سال‌های ۱۳۴۰ شمسی اند.»^۲

اگر این سخنان را با اندکی احتیاط بپذیریم، می‌توان گفت، نکته‌ای که از نگاه روشنفکران ایرانی دور مانده بود این است که بورژوازی ادامه‌ی تحولات مهم اروپا چون فتودالیسم بوده است و چنین مفاهیمی قابل اطلاق به فرهنگ دیرپایی، که از دگرگونی‌های شتابناک اروپا دور افتاده بود، نیست. قیام مشروطه‌ی ایران، پیش و بیش از آنکه قیامی برای

۱. منظور این نیست که ایرانیان نیاز داشتند تجدد و یا حتی مدرنیته‌ی جدیدی خلق کنند، بلکه نگارنده بر این است که روشنفکران برای نقد سنت، ابتدا باید سنت و مدرنیته را می‌شناختند. نقد رادیکال و خلق الساعه‌ی سنت، بخشی از جامعه را در دوره‌های بعد به سنت متعایل کرد.

۲. حسن میرعابدینی، صدسال داستان نویسی، چاپ پنجم، تهران، چشمه ۱۳۸۷ ص ۲۵ و ۲۶

رهایی، آزادی و دموکراسی باشد نخستین تلاش مذبوحانه‌ی ملتی زخم خورده از استبداد، برای برقراری قانون بود. قانونی که اروپا آن را در زیر سایه‌ی فنودالیسم هم تجربه کرده بود و جهش به سمت بورژوازی، زمینه‌ساز شکل‌گیری دموکراسی بود، نه قانون. در غرب «بنیان فلسفه‌ی فنودالیسم بر پیمان اجتماعی بنا شده بود. بدین معنی که فنودال‌ها و رعایا هرکدام حقوق و تکالیفی داشتند. حقوق فنودال‌ها وقتی محترم بود که آن‌ها تعهدات خود را نسبت به رعایا اجرا کنند. همچنین اعتبار سوگند وفاداری فنودال‌ها نسبت به مقام عالی‌تر، نسبت به شهریار منوط به آن بود که او نیز در ایفای مسؤولیت خود قصور نکند»^۱ از این رو محدودیت و مشروطیت قدرت در قرون وسطی اثر عمیقی در پیدایش حکومت دموکراسی در اروپا بخشید.^۲

تصویر و تعریفی سطحی از فنودالیسم، بورژوازی و حتی دموکراسی در ایران باعث شده که برخی با تحمیل این تعاریف، آن هم به شکلی ناقص و سترون، به دنبال این باشند که جهشی، گاه در جهت توجیه افکار خود و گاه در جهت منافع شخصی خود در جامعه به وجود آورند. جریان موسوم به مدرنیته حتی در مغرب زمین قابل نقد است و این که عده‌ای چون ملک‌م‌خان و بعدها تقی‌زاده و دیگران، لااقل در مقطعی، حکم سر تا پا غربی شدن ایران را صادر کرده‌اند، در برخی مواقع نتایج مبارکی برای ما در پی نداشته است؛ زیرا چنین احکامی بی‌گمان راه را برای استعمار سیاسی و فرهنگی هموارتر کرده است.

مسئله‌ی بی‌قانونی و هرج و مرج در ایران موضوع بسیار مهمی است که به‌سادگی نمی‌توان از کنار آن گذشت. معادل‌سازی فنودالیسم و بورژوازی هم مشکلی را حل نمی‌کند. پایه‌های فنودالیسم بر نوعی قانون استوار بود اما ایران تجربه‌ای از قانون، و حکومت قانون نداشت و آشنایی ایرانیان با قانون، در مفهوم مدرن آن، از انقلاب مشروطه عقب‌تر نمی‌رود. یکی از محققان برجسته در مقالات و کتاب‌های خویش به این موضوع پرداخته است

۱. فریدون آدمیت، فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، ص ۱۱ و ۱۲

۲. پیشین ص ۱۲

و تفاوت قانون را با آنچه ایرانیان پیش از مشروطه داشته‌اند، به دقت تحلیل کرده است. کاتوزیان بر این باور است که ایرانیان پس از سرنگونی استبداد، جایگزینی جز یک حکومت استبدادی دیگر نداشته‌اند، و تراژدی تلخ تاریخ ایران این است که از پس مرگ هر مستبد، مستبد دیگری ققنوس‌وار پدید آمده است. به عبارت دیگر در طول تاریخ، مفهوم رهایی برای ایرانیان چیزی شبیه آنارشیسیم بوده است و اگر شورشی هم صورت گرفته، علیه حکومت وقت بوده است، نه نظم ساختاری قدرت. به بیان دیگر: «شورش‌های عمومی نیز صرفاً حکومت را هدف داشت و نه نظم استبدادی را، زیرا هنوز آلترناتیوی بر آن متصور نبودند. بدین ترتیب، به نظر می‌آید که در تاریخ ایران جز هرج و مرج آلترناتیو دیگری بر حاکمیت استبداد تصور نشده باشد. هرج و مرج نیز صرفاً به تشدید بی‌قانونی، و افزایش ناامنی و پیش‌بینی ناپذیری منجر می‌شد. از این‌رو طولی نمی‌کشید که جامعه از نو در آرزوی نظم و انتظام می‌نشست و خواهان بازگشت یک حاکم مستبد دیگر.»^۱

در اروپا ماجرا به این شکل نبوده است. تلاش و شورش‌های اروپاییان برای حکومت قانون نبوده است و به این دلیل معادل‌سازی تحولات ایران با اروپا راهگشا نیست. «انقلاب‌های اروپائی معاصر فقط برای صرف قانون مبارزه نداشته‌اند؛ بلکه جهت اصلی آن‌ها بر آن بوده است که برای توسعه حقوق اجتماعی هم از لحاظ حوزه‌ی عمل و هم از نظر شمول، با ترتیب‌های موجود حقوقی و قانونی مبارزه کنند. در حالی که در ایران، برخلاف موارد فوق‌الذکر قدرت دولت نه توسط نوعی قانون صریح یا تلویحی، سنت یا قرارداد، بلکه به حد و حدود خود قدرت محدود بوده است.»^۲

می‌توان گفت که قانون در ایران چیزی شبیه یا معادل قدرت بوده است و هر دولتی قوانینش (خواسته‌هایش) را در حد و حدود قدرت خویش، بر جامعه تحمیل می‌کرده

۱. محمد علی همایون کاتوزیان، چهار مقاله در ادبیات، اجتماع، فلسفه و اقتصاد، چاپ دوم، تهران، مرکز،

است. اگر در اروپا دولت متکی به طبقات بود، در ایران این طبقات بودند که بر دولت تکیه داشتند. در ایران «دولت در فوق طبقات (یعنی در فوق جامعه) قرار داشت، نه فقط در رأس آن. در نتیجه، دولت در خارج از خود مشروعیت مستمر و مداومی نداشت، یعنی «مشروعیت» دولت اساساً ناشی از واقعیت قدرت آن (و در نتیجه توانایی اداره کشور) بود. به همین دلیل، قانون، یعنی چارچوبی که تصمیمات دولت را به حدودی محدود و در نتیجه قابل پیش بینی - می‌کند، وجود نداشت. «قانون» عبارت از رأی دولت بود که می‌توانست هر لحظه تغییر کند. معنای دقیق استبداد هم همین است، نه «دیکتاتوری». دیکتاتوری، نظام سیاسی یک جامعه طبقاتی به معنای اروپایی آن است که به طبقات حاکم متکی است. استبداد نه متکی به طبقات است نه محدود به قانون»^۱

در مورد ریشه‌های پیدایی این نظم ساختاری قدرت در ایران، نظریات مختلفی وجود دارد. کاتوزیان در مورد شکل‌گیری استبداد در ایران می‌نویسد: «ایران سرزمین پهناوری است که، جز در یکی دو گوشه‌ی آن، دچار کم آبی است، یعنی درواقع عامل کمیاب تولید، آب است نه زمین. در نتیجه، آبادی‌های آن (که نامشان نیز از واژه‌ی «آب» گرفته شده) اولاً مازاد تولید زیادی نداشتند، و ثانياً از یکدیگر دور افتاده بودند. به این ترتیب جامعه، جامعه‌ی خشک و پراکنده بود، و امکان نداشت که بر اساس مالکیت یک یا چند آبادی قدرت‌های فئودالی مستقلی پدید آیند. از سوی دیگر، یک نیروی نظامی متحرک می‌توانست مازاد بخش بزرگی از سرزمین را جمع کند و - بر اثر حجم بزرگ مازاد این مجموعه - به دولت تبدیل شود. این نیروی نظامی متحرک را ایلات فراهم آوردند.»^۲

در این زمینه نظریات متفاوتی هم وجود دارد که از نگاه‌های جغرافیایی و اقتصادی فراتر می‌رود. مهرداد بهار با نفی نظریه‌ی تولید آسیایی مارکس^۳ و انگلس^۱ در مورد ایران،

۱. محمد علی همایون کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران، ترجمه محمد رضا نفیسی، چاپ چهارم، تهران، مرکز،

۱۳۷۳ ص ۷

۲. پیشین ص ۸ و ۹

بر این است که عواملی چون نظام‌های کهن قبیله‌ای-اشتراکی، شرایط جغرافیایی و نظام-های عظیم آبیاری، که مارکس و انگلس در مورد زمینه‌های پیدایش استبداد در آسیا خاصه ایران بر می‌شمرند، بیشتر در مورد تمدن‌هایی چون بین‌النهرین و مصر و چین صادق است تا ایران. از نظر بهار نظام متمرکز آبیاری در بین‌النهرین باعث ایجاد استبداد شرقی شده و بعدها استیلای فرهنگی و سیاسی بین‌النهرین بر ایران، شرایط به وجود آمدن استبداد را فراهم ساخته است. «در قیاس با چین، بین‌النهرین و مصر باید گفت که اوضاع طبیعی و جغرافیایی نجد ایران امکانات طبیعی لازم را برای پدید آمدن یک نظام وسیع و متمرکز آبیاری نداشته است. آسیای صغیر، افغانستان، هندوستان (چه دره‌ی سند و چه شبه جزیره دکن)، تبت، مغولستان و ژاپن نیز به‌مانند ایران، شرایط لازم را برای رشد دادن و الزام‌آور کردن نظام خودکامگی شرقی نداشته‌اند. این سرزمین‌ها نه مانند جلگه‌های میانی و جنوبی چین وسیع و پر آب بوده است که نیازمند زه‌کشی و ترعه‌سازی وسیع باشد و نه مانند مصر، بین‌النهرین و دره‌ی هوانگ‌هو دارای رودخانه‌های عظیم و آب‌وهوای خشک بوده است. دره‌ی سند با وجود وضع خاص خود، که آن را به مصر و بین‌النهرین شبیه می‌کرده است، ظاهراً به علت رطوبت کاخ در اعصار باستان، نیازی به نظام آبیاری وسیع نداشته و آثاری از آن در آنجا وجود ندارد. بنابراین، می‌توان اندیشید که اقوام ساکن ایران و سرزمین‌های مشابه اگر دور از تأثیرات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی اقوام همسایه‌ی خود که دارای نظام‌های آبیاری متمرکز بودند، می‌زیست. شرایط طبیعی محیط زیست و شرایط اقتصادی منتج از آن، ساخت اجتماعی جامعه‌ی کهن آن‌ها را متمایل به ساخت یک جامعه‌ی خود کامه‌ی شرقی نمی‌کرد»^۲ خواه شکل‌گیری استبداد در ایران را نتیجه تحولات زیربنایی اقتصادی بدانیم و خواه آن را نتیجه‌ی روبنای فرهنگ و دگرگونی‌های فرهنگی، آنچه مبرهن است این است که استبداد برای قرن‌ها به‌عنوان یک واقعیت، و یا حتی به‌عنوان نوعی ضرورت، در حافظه‌ی جمعی ایرانیان نهادینه شده‌بود و ایرانیان بدیلی جز هرج و

1. Friedrich Engels

۲. مهرداد بهار، از اسطوره تا تاریخ، تهران، چشمه ۱۳۸۶ ص ۶۱ و ۶۲

مرج برای آن متصور نبودند. حتی فریادهای آزادی‌خواهانه‌ی روشنگران عصر مشروطه و روشنفکران دوران استبداد بیست ساله‌ی رضاخان، تصویر روشنی از آزادی به دست نمی‌دهد و این فریادها، گنگ و مسخ شده می‌نماید.

چنانکه گذشت ایرانیان تجربه‌ای از قانون و آزادی نداشتند و تنها آشنایی با فرهنگ غرب بود که بدیل و جایگزین تازه‌ای در مقابل استبداد چند هزار ساله به آنان معرفی می‌کرد. نخستین کسی که به ضرورت اخذ تمدن غرب پی برد و آن را عملی کرد، عباس میرزا، فرزند فتحعلی شاه قاجار، بود. درواقع به علت «جنگ با روسیه و رفت و آمدهای نظامی و میل شدید عباس میرزا، فرزند شایسته‌ی فتحعلی شاه، به اخذ و ترویج متون و صنایع جدید اروپا، راه ورود تمدن غرب به ایران باز شد»^۱ اما شاید بزرگ‌ترین کار عباس میرزا فرستادن اولین محصلان ایرانی به انگلستان بود.^۲ تأثیر این سفر را در نوشته‌های میرزا صالح شیرازی می‌توان دید. او که یکی از اولین محصلان بود، شیفته‌ی آزادی و انتظام جامعه‌ی انگلستان شد.^۳ اما این شیفتگی و معرفی فرهنگ غرب، به وسیله‌ی روشنگرانی ادامه یافت که نخستین مبلغان فرهنگ غرب در ایران بودند. هرچند نمی‌توان نقش طبقاتی چون روحانیون و بازرگانان را در به ثمر نشستن انقلاب مشروطه نادیده گرفت، اما این گروه‌ها نیز تحت تأثیر روشنفکران آزادی‌خواه به مشروطه‌خواهی رو آوردند.^۴

میرزا ملکم‌خان یکی از این روشنفکران مطرح عصر قاجار است که از اندیشمندان غربی چون آگوست کنت^۵ و جان استوارت میل^۶ تأثیر پذیرفت.^۷ و از پیشروان اصلی و

۱. یحیی آرین پور، از صبا تا نیما، ج ۱، چاپ نهم، تهران، زوار ۱۳۸۷ ص ۵

۲. فریدون آدمیت، فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت ص ۲۱

۳. پیشین ص ۲۳

۴. فریدون آدمیت، فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطه ایران، چاپ سوم، تهران، پیام، ۱۳۶۳ ص ۳

و ۴

5. August Comte

6. John Stuart Mill

۷. فریدون آدمیت، فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت ص ۷۲

مبتکر واقعی اخذ تمدن غرب بدون تصرف ایرانی، یعنی اخذ تمدن غرب بدون هیچ تغییری در تمام شئونات زندگی بود.^۱ اما این میرزافتحعلی آخوندزاده بود که الهام بخش روشنفکران عصر مشروطه شد. اگرچه آخوندزاده چون میرزا ملکم خان امکان و اقبال انتشار روزنامه‌ی مؤثری چون قانون را نداشت، اما باید بپذیریم رفتار نادرست ملکم خان در فروش امتیاز لاتاری، حتی امروز هم از شأن او در نزد محققان می‌کاهد. برخلاف ملکم خان، آخوندزاده هنوز هم روشنگری پیشرو به نظر می‌رسد که بسیاری از روشنفکران امروز نیز گامی از گفته‌های او پیش‌تر نرفته‌اند.

آخوندزاده یکی از روشنگرانی است که هم آثاری ادبی پدید آورده و هم نظریاتی شبه فلسفی در برخی مکاتباتش موجود است و، نیز پیرامون نقدادبی سخنانی تازه دارد. تأثیر نوشته‌های او بر روشنفکرانی، که چندی پس از او دست به قلم بردند، آشکار است. آنچه بیش از همه باعث می‌شود که او را در هیئت یک آغازگر ببینیم، توجه به اندیشه‌ورزی در ادبیات و هنر، و نقش آن در جامعه است. «این مرد آزادیخواه و مبارز، که در نیمه‌ی دوم قرن سیزدهم هجری با قدرت و جسارت فوق‌العاده‌ای بر ضد ظلم و بیدادگری دست به قلم برده، نخستین کسی است که رنالیسم کامل در ادبیات آذربایجان به وجود آورده است.»^۲

گرایش به رنالیسم و واقع‌گرایی، نخستین کنش روشنگرانه‌ی آخوندزاده بود برای پایین کشیدن نویسندگان و شاعران ایرانی از برج عاج‌های خیالی، که ربطی به زندگی و مسائل اجتماعی مردم نداشت. «افرادی همچون آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی و ملکم که به دنبال پی‌افکندن نوعی خطابه‌ی شورش و بلاغت براندازانه بودند، عملشان به دلایل خاصی عمدتاً ماهیتی اجتماعی و سیاسی داشت. به عبارت دیگر، خطاب پرشور آنان حرکتی کاملاً هدفمند بود که باید آن را بخشی از موج فراگیر تحول اجتماعی در جامعه

۱. پیشین ص ۸۳

۲. یحیی آرین‌پور، از صبا تا نیما ص ۳۵۰